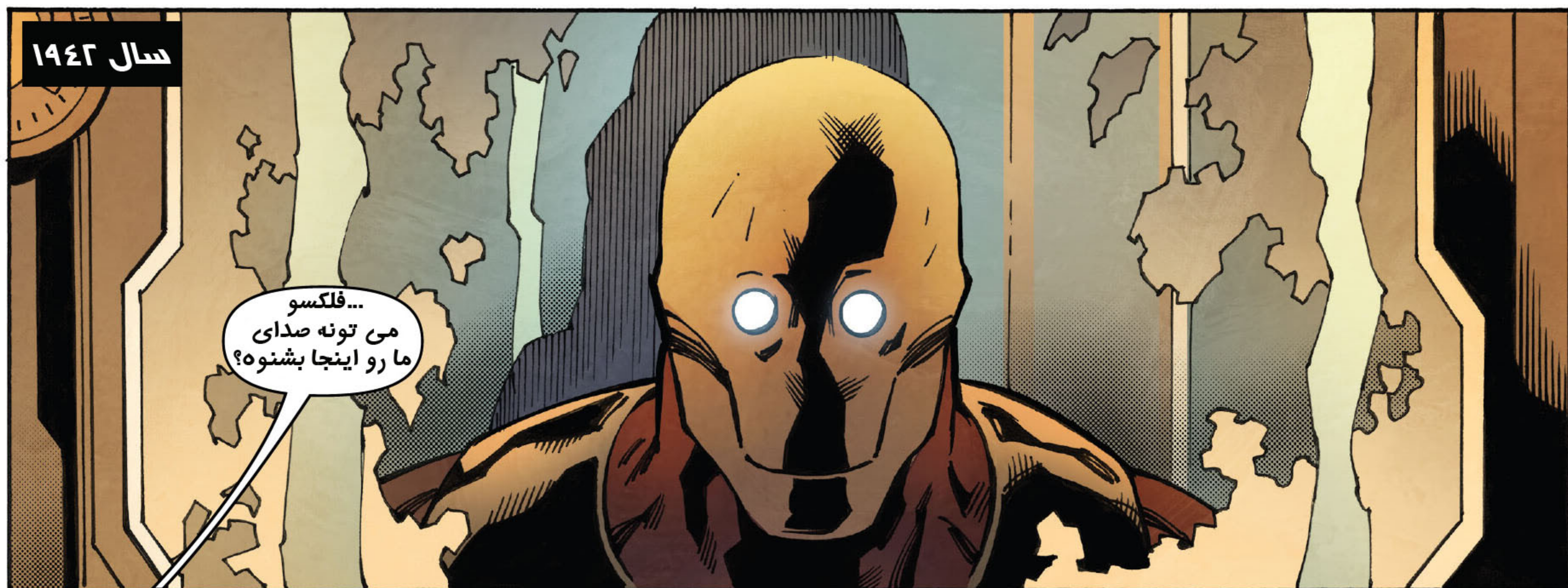




EWING
BACHS
D'ARMATA

دورنامه
dorname.ir



آزمایشگاه برادران ویلیامز







سلاحی که خود به خود
تو میدان جنگ به کار پیفته به
درد نمی خوره جاش.

ما ساخت یه
سرباز ربات نظامی
کاربردی و جایگزین پذیر رو
به ارتش دادیم.



در عوض در فاصله صد مایلی از هدف از
محفظه خودش بیرون اومد... هدفی
که به ما گفته شده بود می تنه
به معنی پایان جنگ
باشه.

اون یه روستای
مسکونی رو از بین برد. شانس
با ما یار بود که کسی تو اون
روستا کشته نشد.



برای همین کار
اونجا بود، درسته؟

اون اونجا بود
تا از دستورات پیروی
کنه.

من دیدم چطور
چند تا نازی رو
کشت.



این یه راه حل
انسان گرایانه است جاش.
باید کوتاه بیاییم... شاید یه
روز یه فلکسوی جدید
بسازن...

و...
نسخه اولیه
رو فریز کنند تا
بفهمند چیکار بای
باهاش کرد.



ولی همون
"هیولا" بود که جونمنو
نجات داد...

فکر می کنی
اینو نمی دونم؟



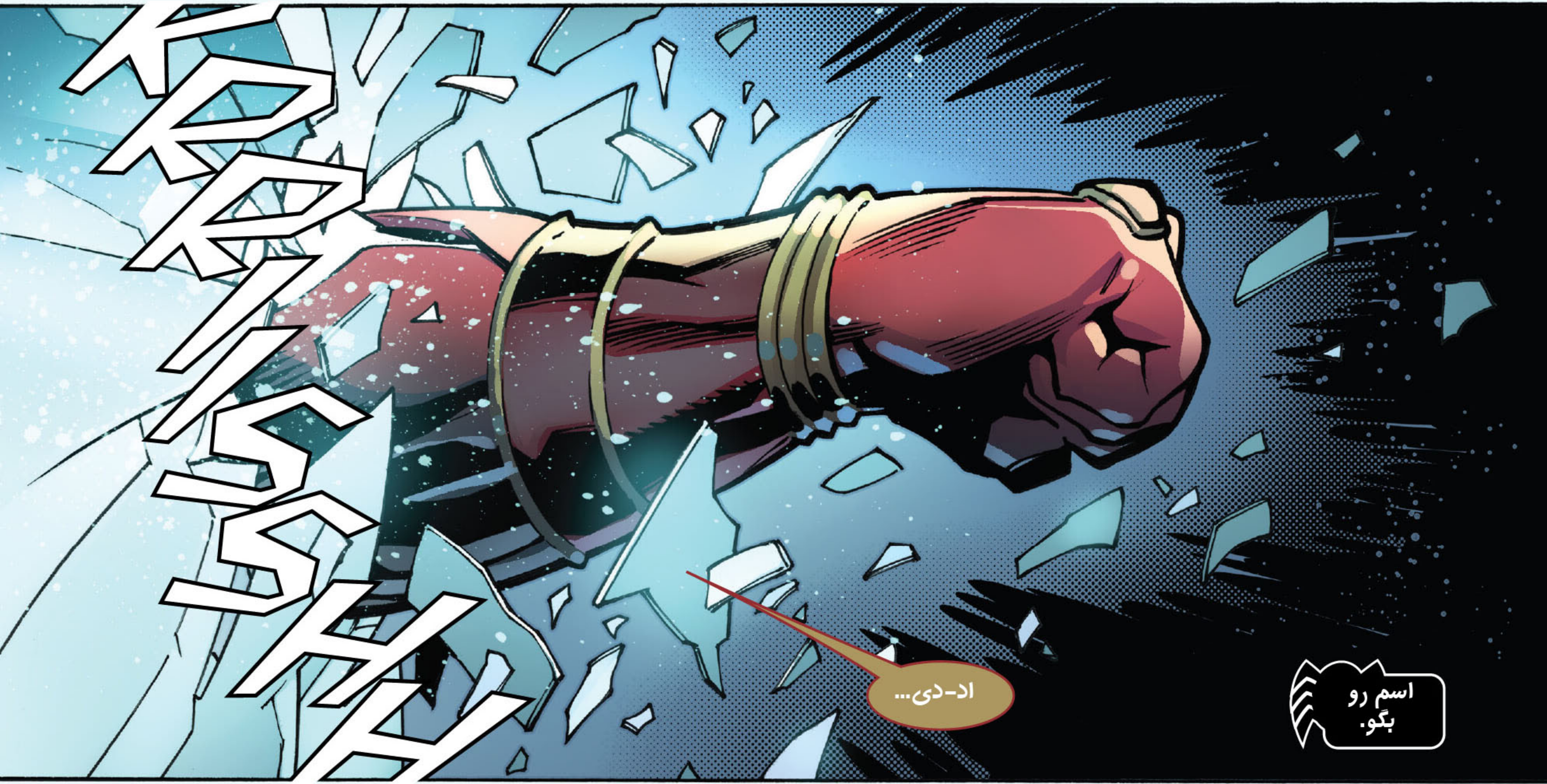
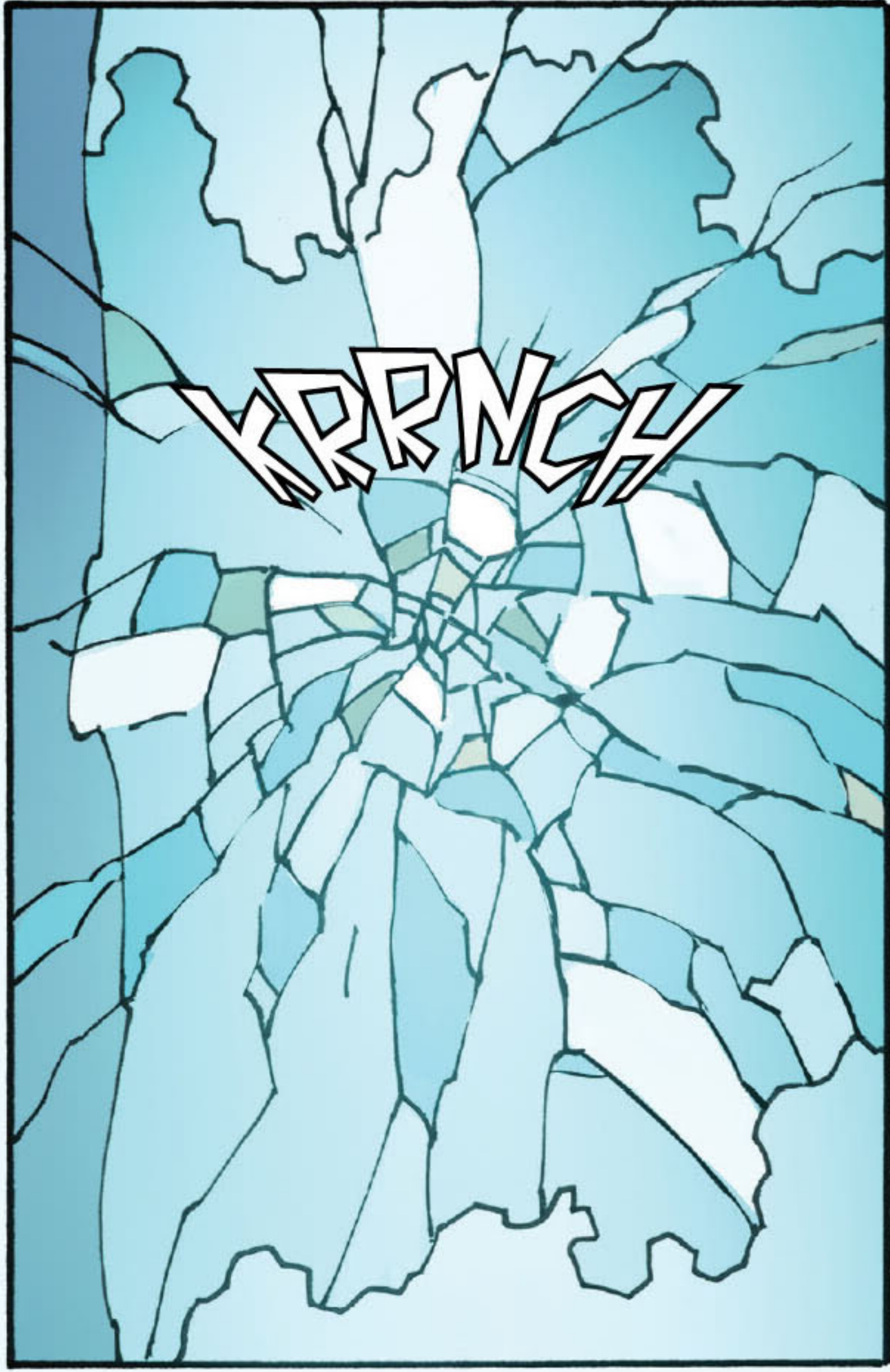
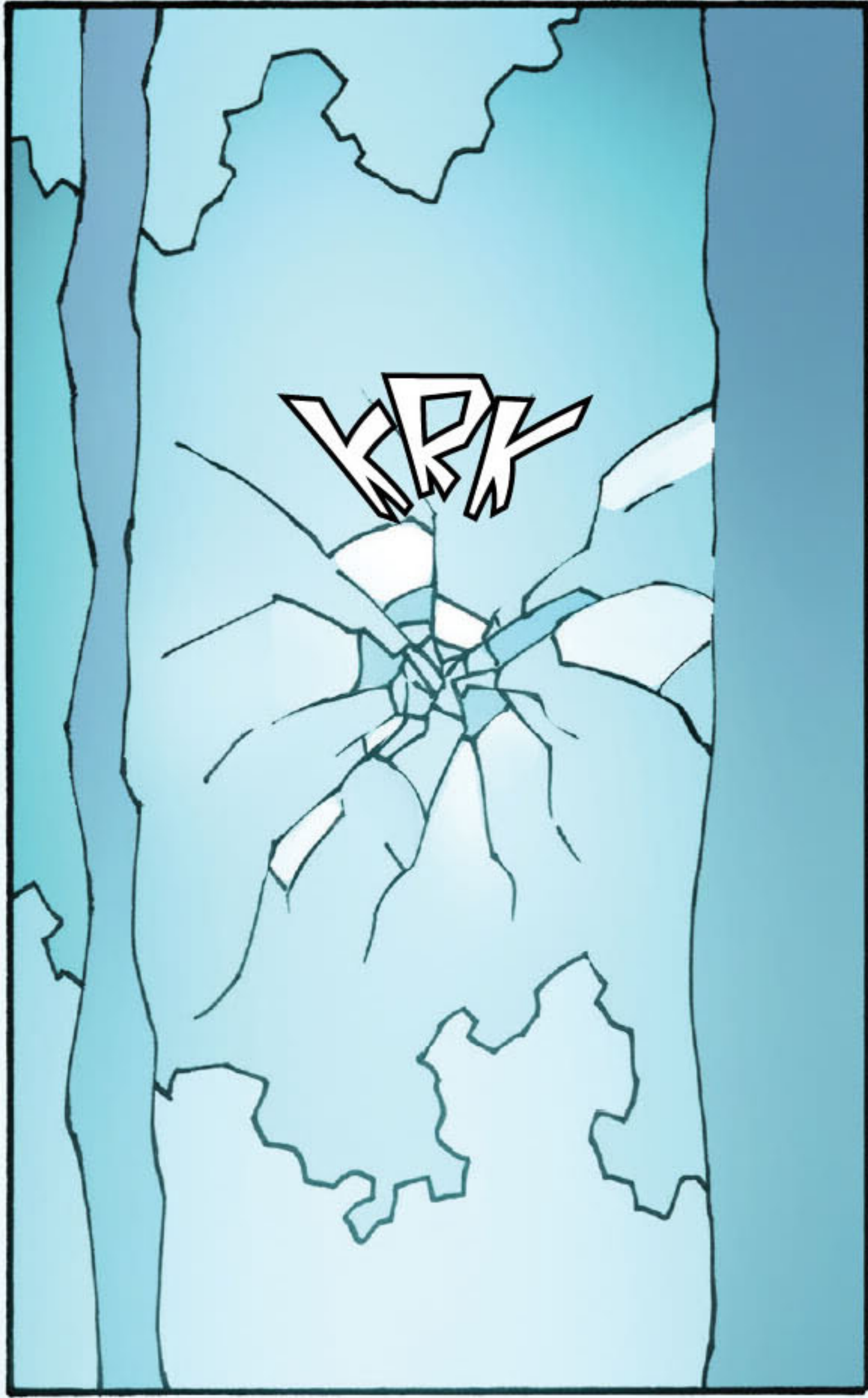
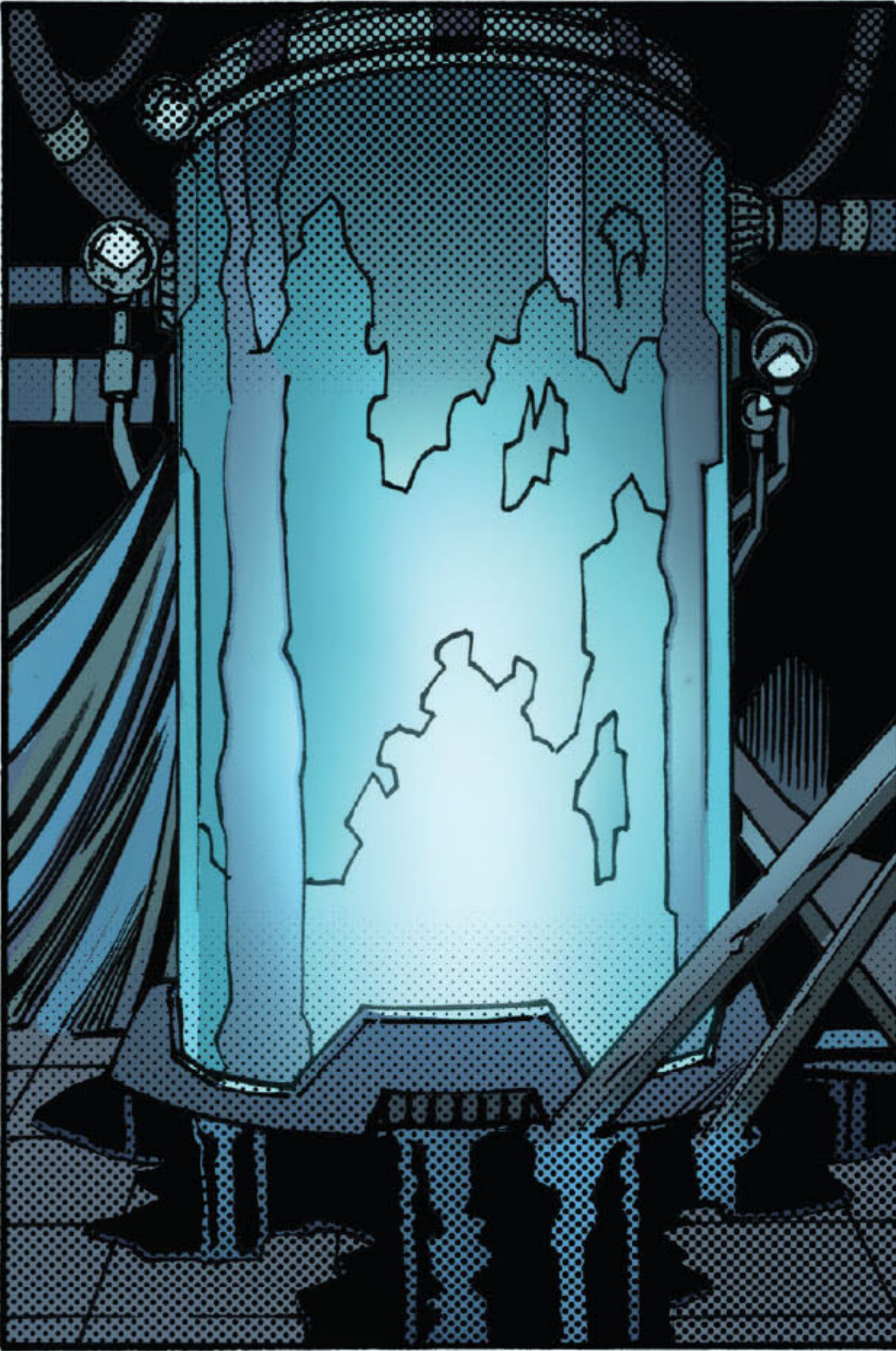
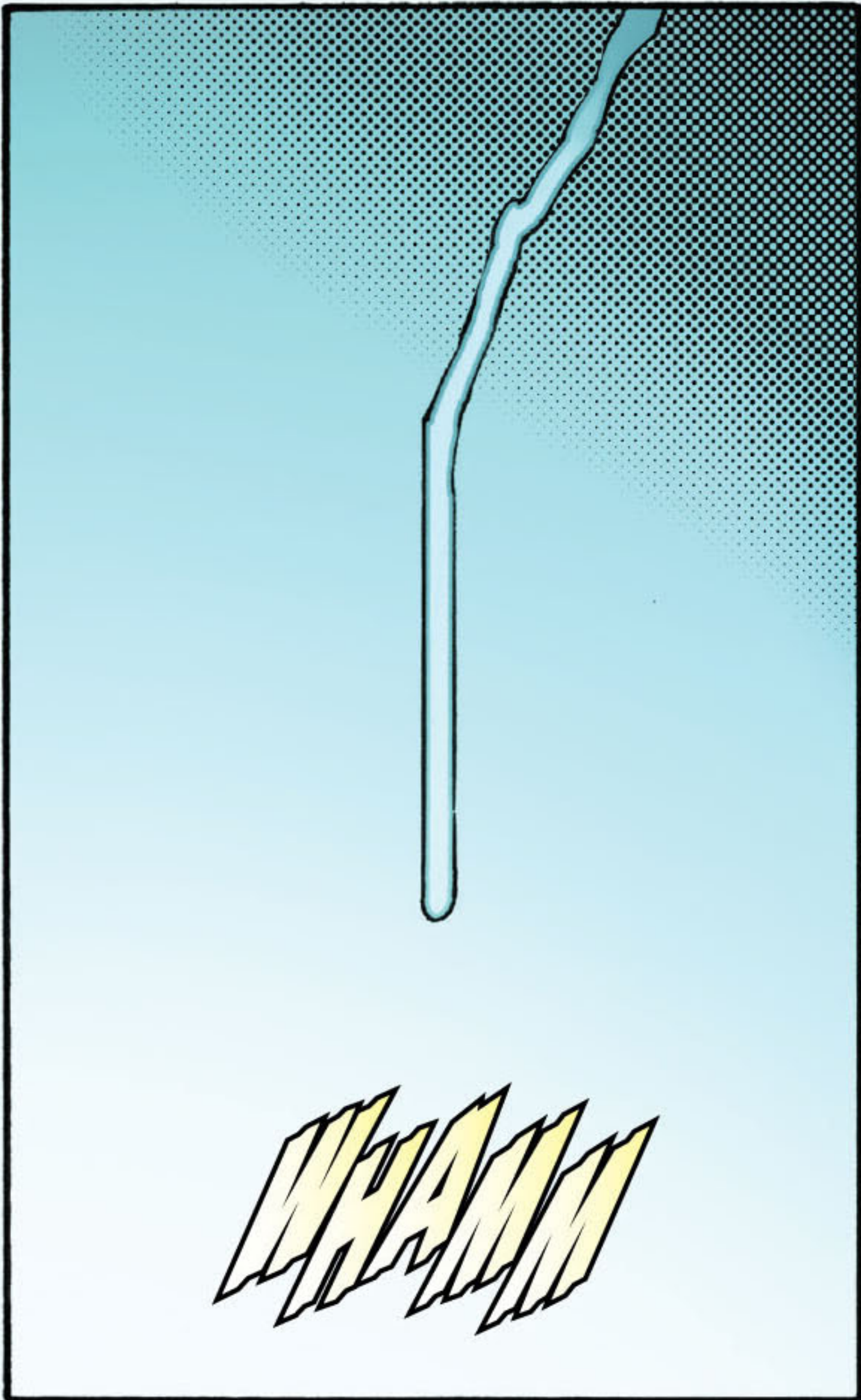
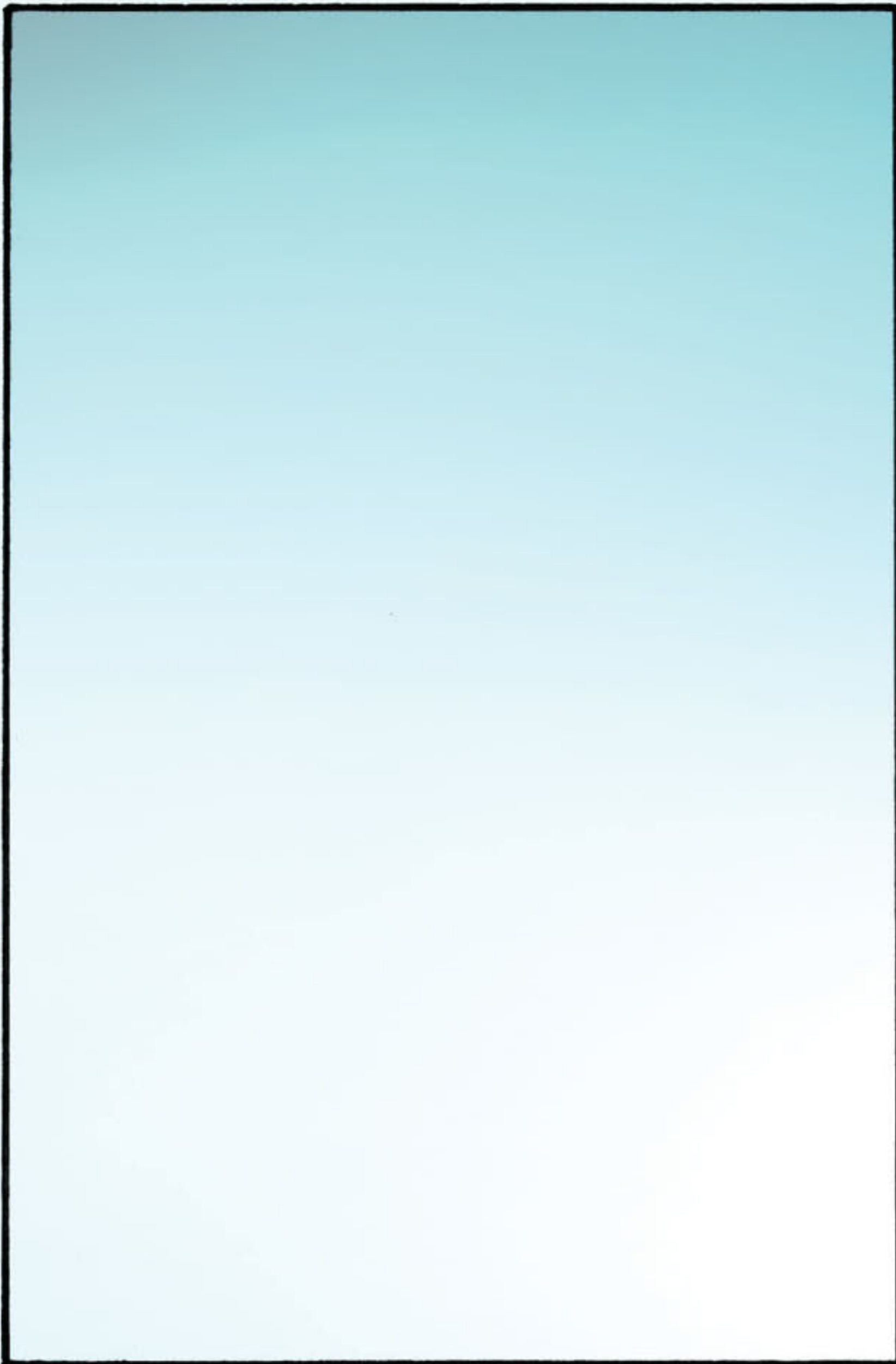
و چیزی که
تحویل دادیم، خدا
به دادمون برسه، هیولایی
بود که کسی نمی تونست
کنترلش کنه!



به نظرت کی
این اتفاق می افته
جوئل؟ تا کی باید
مثل آلاسکا بمونه؟

ماه ها؟
سال ها؟

دهه ها؟



اسم رو
بگو.

بگو دیلان. با خودت
صادق باش. با هر
دو ما صادق باش.

اعتراف
کن.

خفه شو.

آزبورن لیاقتش
مرگ بود... هر دو
ما می دونیم. ولی
تو گفتی نه.

چون اون نبود که
می خواستی بکشی.

من نه،
پس؟

پس اسمش
رو بگو.

خوب.
پس اسم
می خواهی؟

اسمش
ادی براکه.

می خوام
ادی براکه رو
بکشم!



خوب شد،
بلند گفتم، خوشحال
شدی؟

قراره این حرف
خاصیت درمانی داشته
باشه؟

من یه
سیمپیوتم
دیلان. طبیعت
من اینطوره که
دنبال میزبان
سالم بگردم.

مخصوصاً با
کاری که پیش
رو داریم.



درسته. استفاده از قدرتم... قدرت
کودکس... برای آزادی سیمپیوت ها
از شر پدرم. یا از هر پادشاه
سیاهپوش دیگه.

تشکیل یه گروه
از سیمپیوت ها
که به کندو
وابسته نباشن.

تا جایی که بدونیم
برای چه منظوری
می سازیمش.

یه عملیات نجات. هر جا
ادی هست... درگیر هر
ماجرایی که هست... برش
می گردونیم.



اینکه همچین حس داری مشکلی
نداره دیلان. می دونم کشتن کسی
که تو رو به این دنیا آورده چطوره.

ولی گروه سیمپیوت ها
رو برای این کار نمی سازیم
درسته؟



درسته؟

دیلان؟



آآآهه!
کمک!!

هیولا!



از اینجا
اومدم...

و این هر هیولایی
نیست که دوباره اش
داد و فریاد می کنند.

بوی یه کلینتار
رو حس می کنم...



...ولی اونی نیست
که من می شناسم.

ممکنه یک
مأمور جدید
باشه؟



نمی دونم. عجیب به نظر میاد... مثل
یک ربات، یه جورایی. می تونسته یکی
از آزمایش های نهاد زندگی بوده
باشه... یا دوباره پدر...

بعلاوه، اگر ما
بریم اون پایین، اون
پلیس ها هم سلاح هاشونو
به سمت ما نشونه
می زن.

این حس احتیاط جدید از کجا اومده
پسر؟ نمی دونم خوشم بیاد یا نه.

قراره فقط تماشا کنیم؟



گفتم اگه
بریم پایین.

ذهنم رو
بخون و دنبالم
بیا.



تو چی هستی...؟

نه.

بدتر از یه سگ بوده.

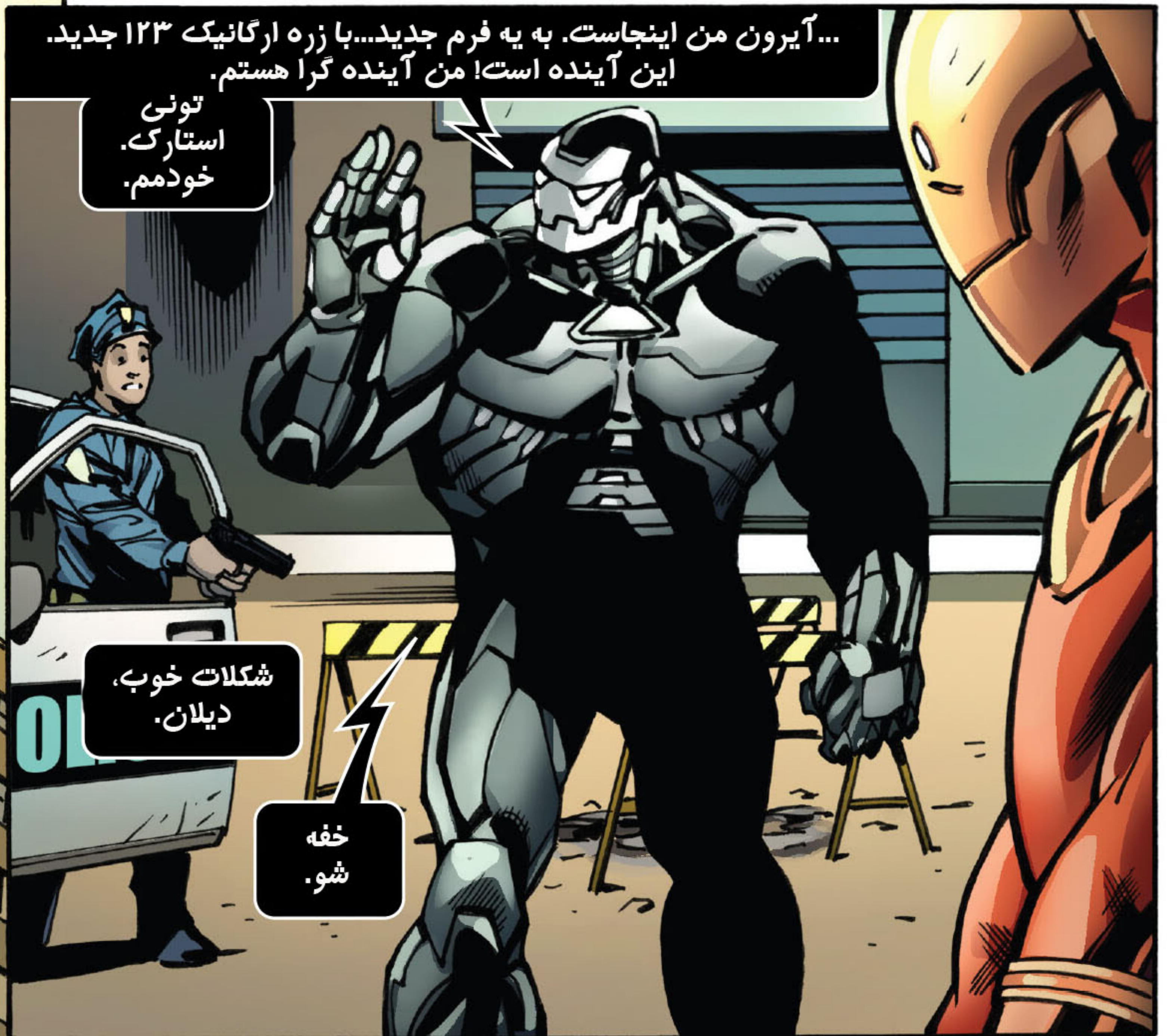
فقط انجامش بده.

باشه. روی سرت.



اگه درست پیش نره... باید بهم شکلات بدی.

نگران نباشید رفقا...



...آیرون من اینجاست. به یه فرم جدید... با زره ارگانیک ۱۲۳ جدید. این آینده است! من آینده گرا هستم.

تونی استارک. خودمم.

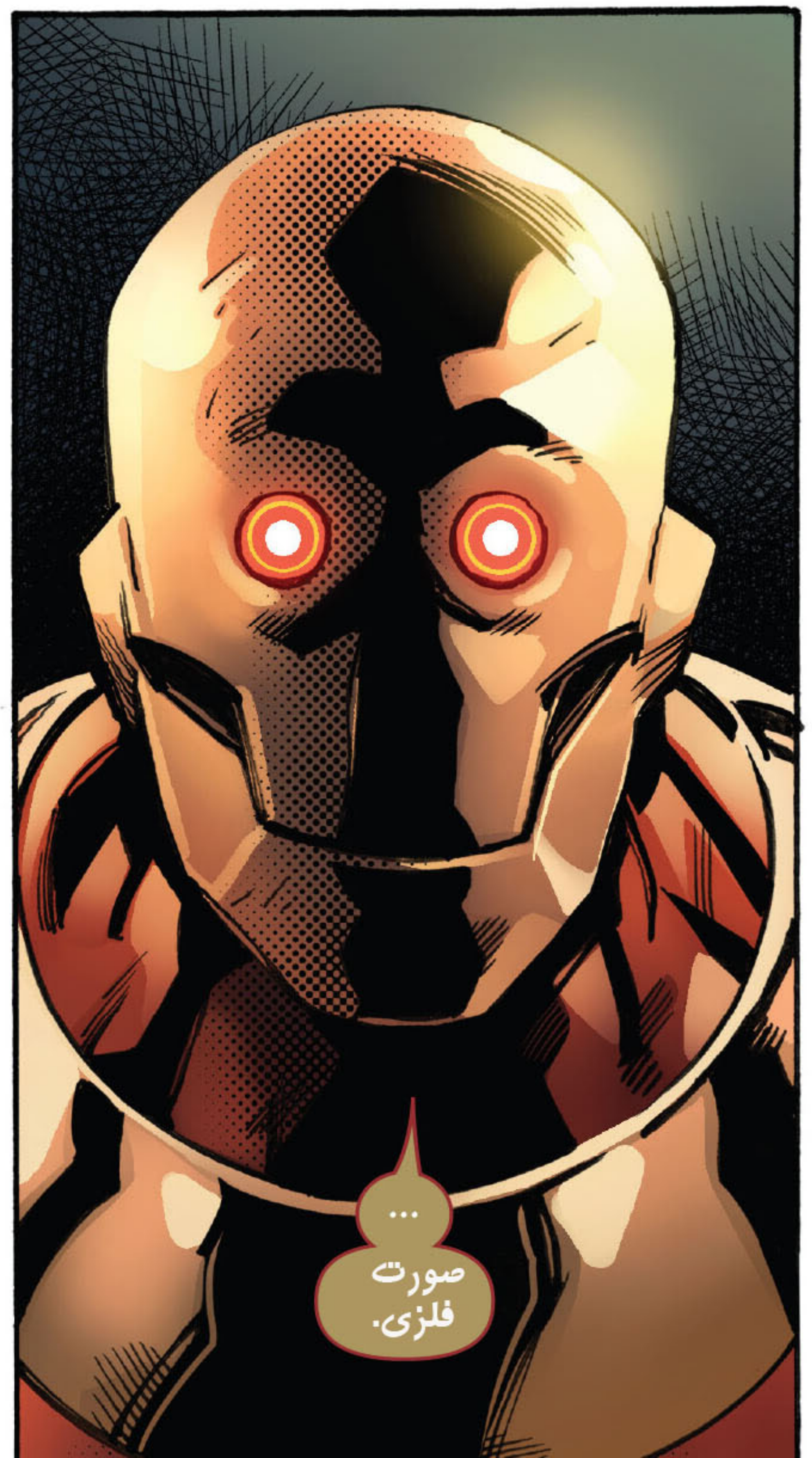
شکلات خوب. دیلان.

خفه شو.



خوب... آه... همینم که هستم.

تو کی هستی؟



... صورت فلزی.



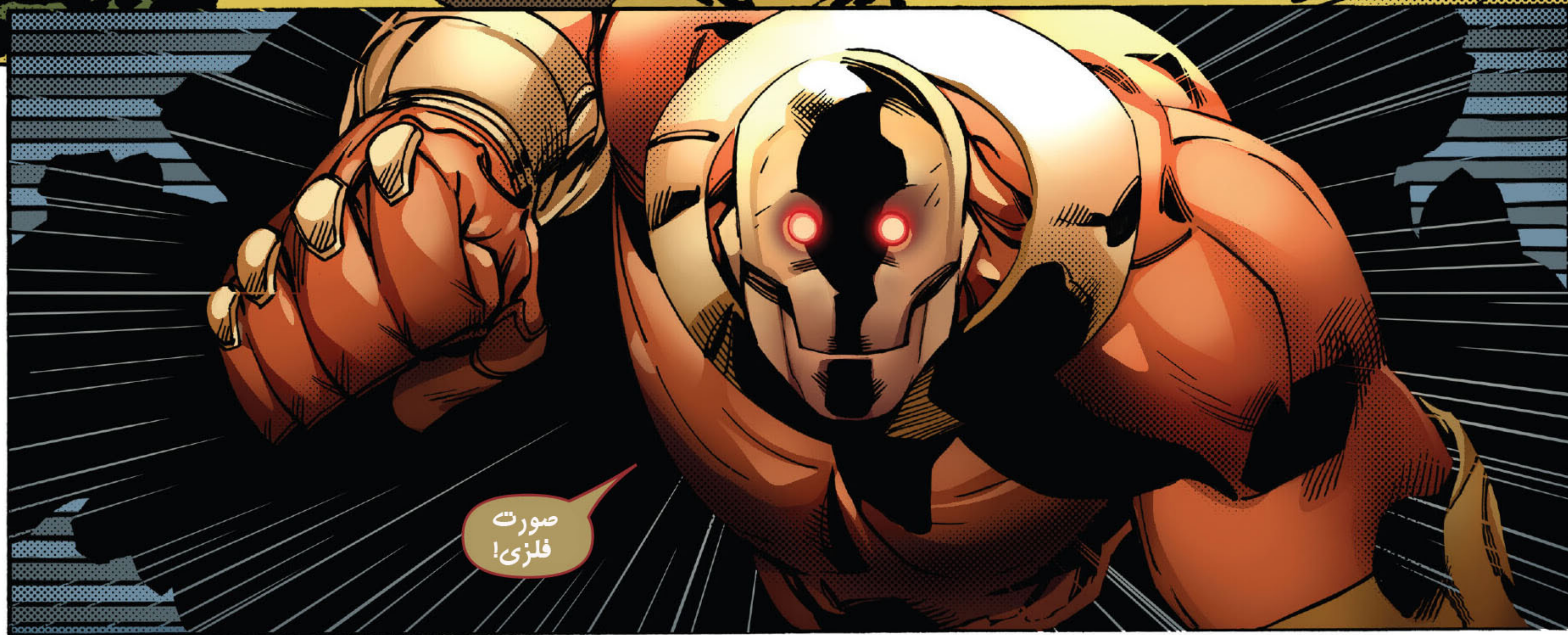
مثل...
تو فلکسو.

مثل تو.

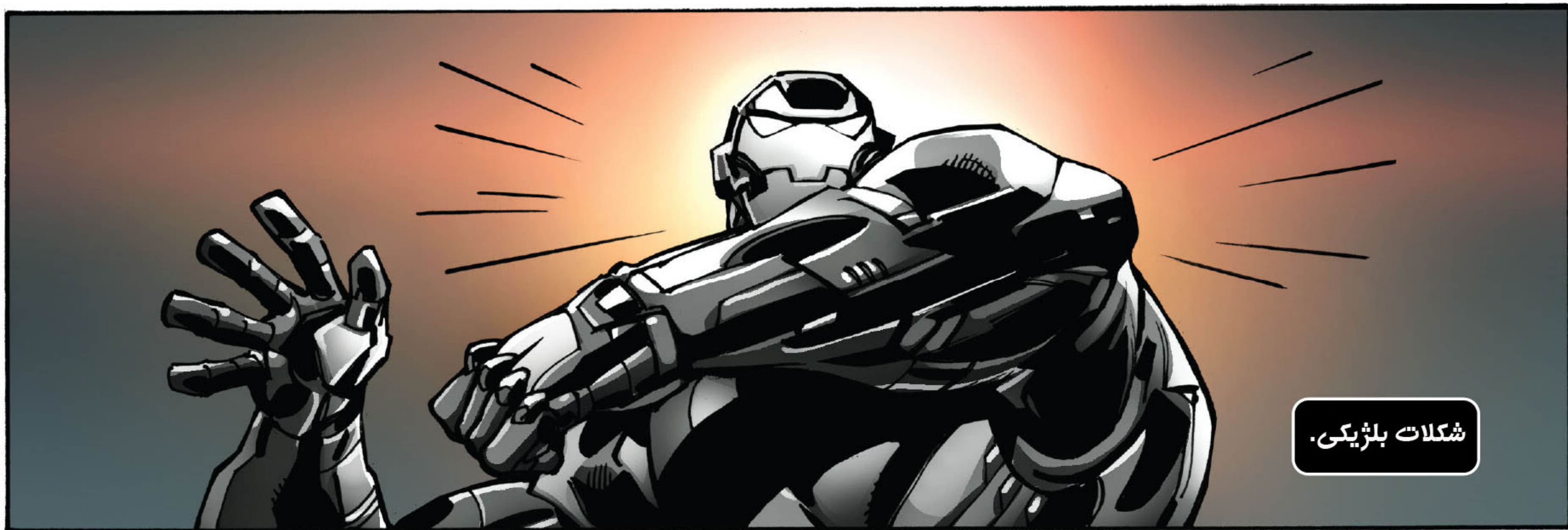
برعکس در
برابر من سر تعظیم فرود
میاره! مثل پرده در برابر من کرنش
می کنه... در برابر اربابش. زمان و
سرنوشت بخت اراده من
هستند...

اینطوری یاد
می گیره که سرنوشت
با من سر جنگ
نداره.

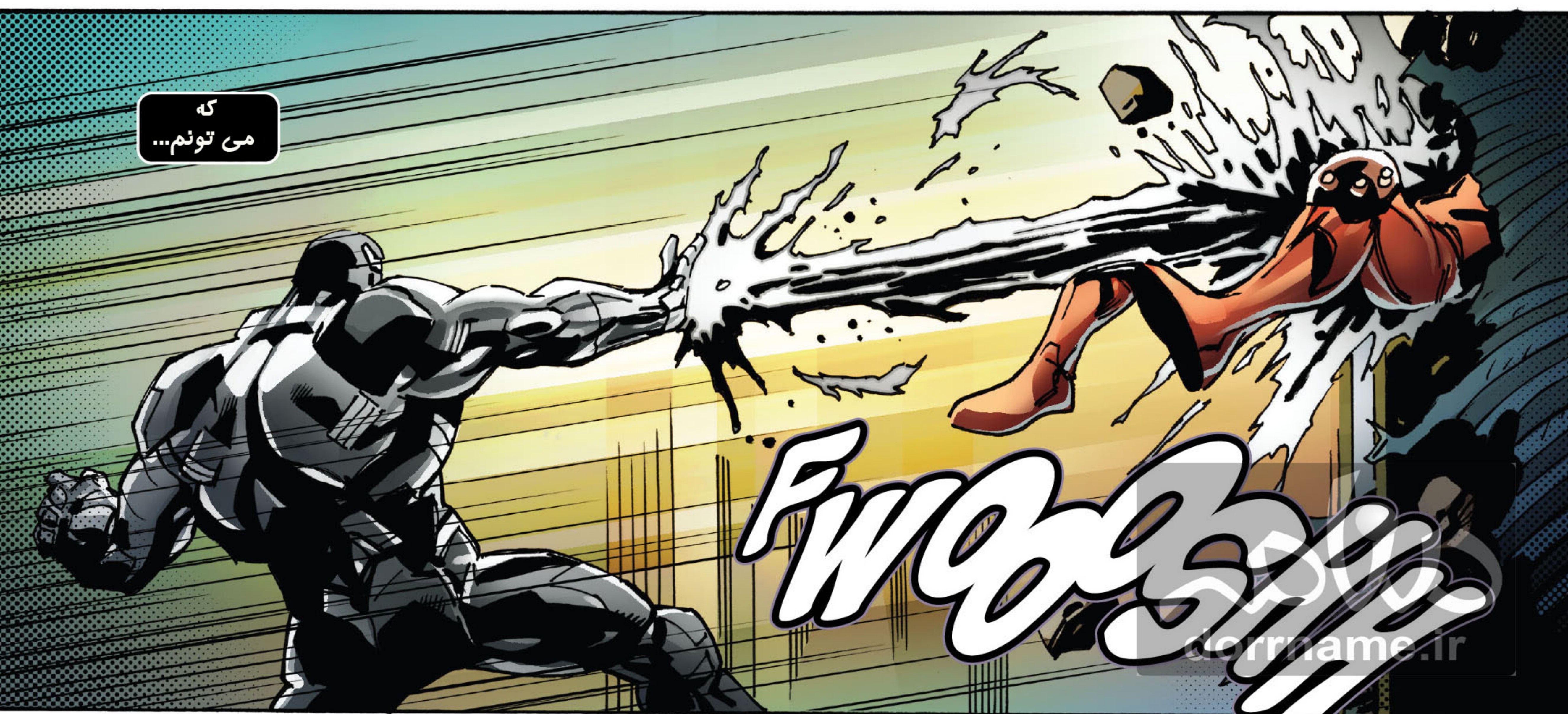
بذار براک با آینده
خودش بجنگه. بذار سرنوشت
خودشو شکست بده. بذار حتی فکر
کنه برنده شده.



صورت
فلزی!



شکلات بلژیکی.





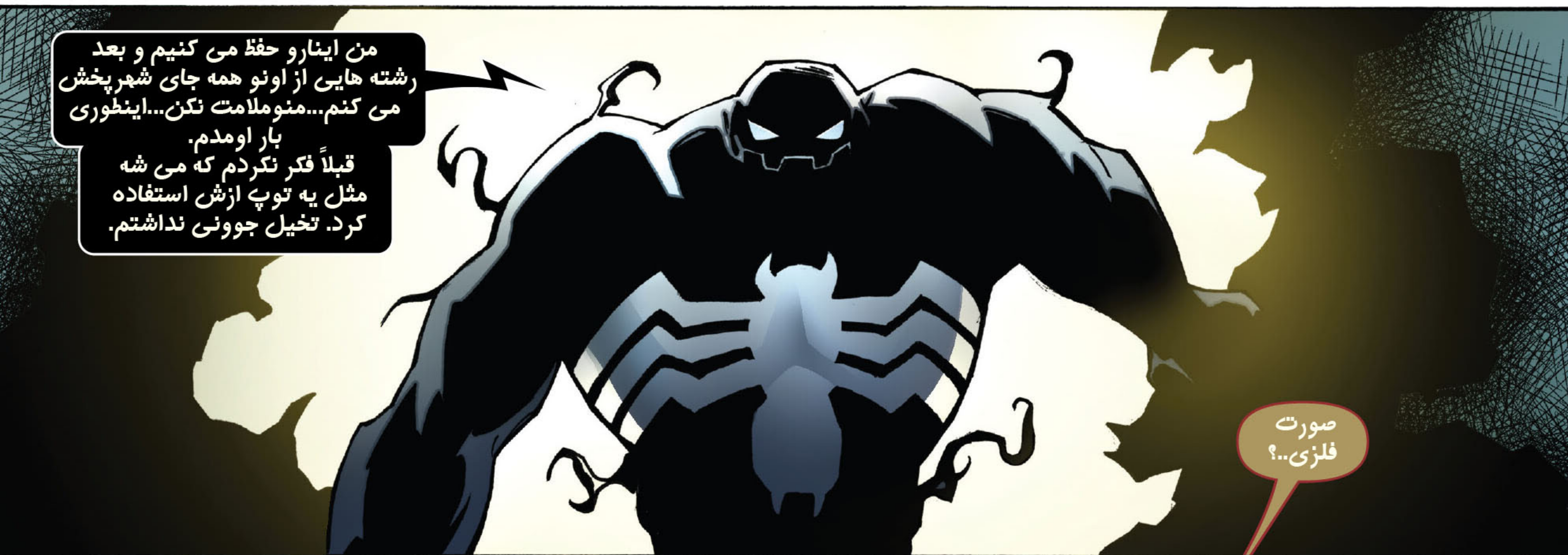
...ولی بعد از این اگه
مايع تار بيشترى لازم
باشه، بايد غذاى بيشترى
بخورم

چيزى به اندازه
انسان.



نه...
فلزى...؟

اين فضله
سيمپيو تيه.



من اينارو حفظ مى كنيم و بعد
رشته هاىى از اونو همه جاى شهر پخش
مى كنم... من ملامت نكن... اينطورى
بار اومدم.
قبلاً فكر نكردم كه مى شه
مثل يه توپ ازش استفاده
كرد. تخيل جوونى نداشتم.

صورت
فلزى...؟



نه.
صورت
ونومى.
به نظرت
چطور بودم؟



اد-دى...

"فقط فكر كن...
و به ياد بيار."



قدرت کی تو
رو به اینجا کشوند؟
کی سرنوشت تو رو از
بین برد؟
اسمش چیه؟



ما شانس این
رو داشتیم که جنگ
رو تموم کنیم...در عوض
این موجود همه چیزو
به هم زد!

یه نفر باید
مسئولیت این کارها
رو بپذیره...

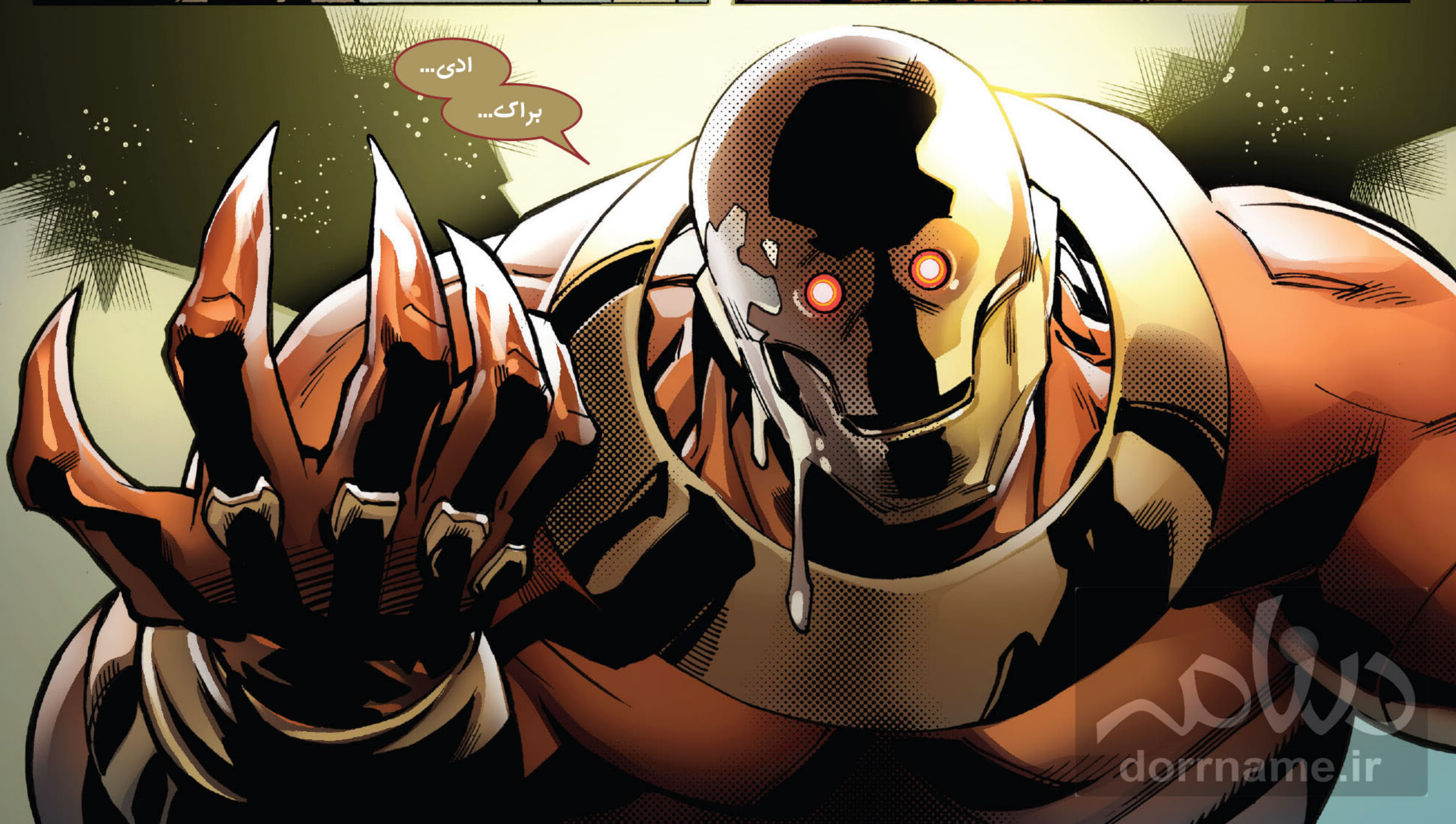


چرا این
کارو کردی
فلکسو؟
چی کنترلتو
به دست گرفت؟



تو یه
سیمپیوتی...پس باید
برای من کار
کنی.

می دونی من
کی ام رفیق؟



ادی...
براک...



اوه لعنتی.
گلوله های تازی؟ این
ممکنه مگه؟

فضله سیمیپوت
تا چه حد می تونه
سفت باشه..؟

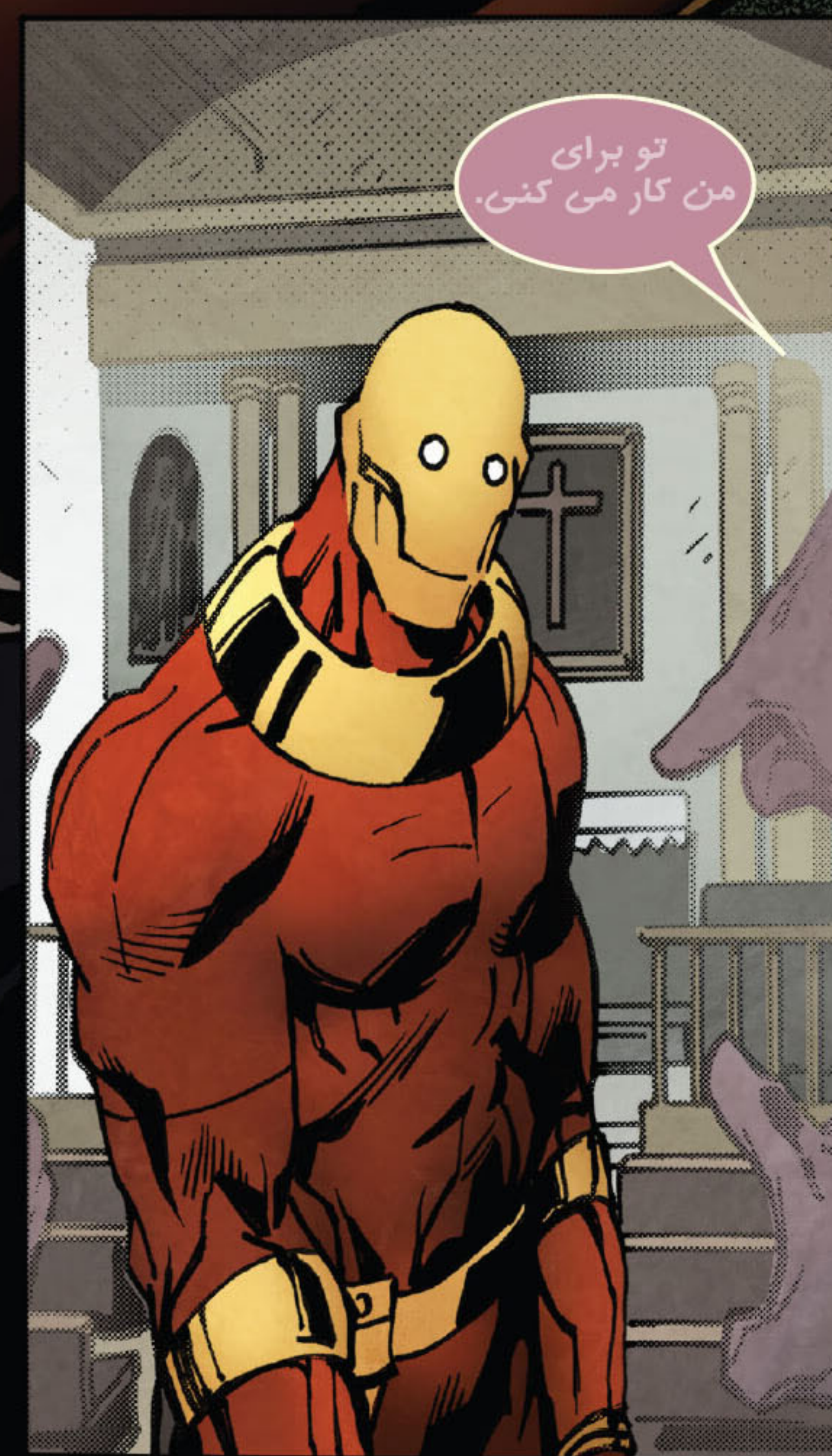
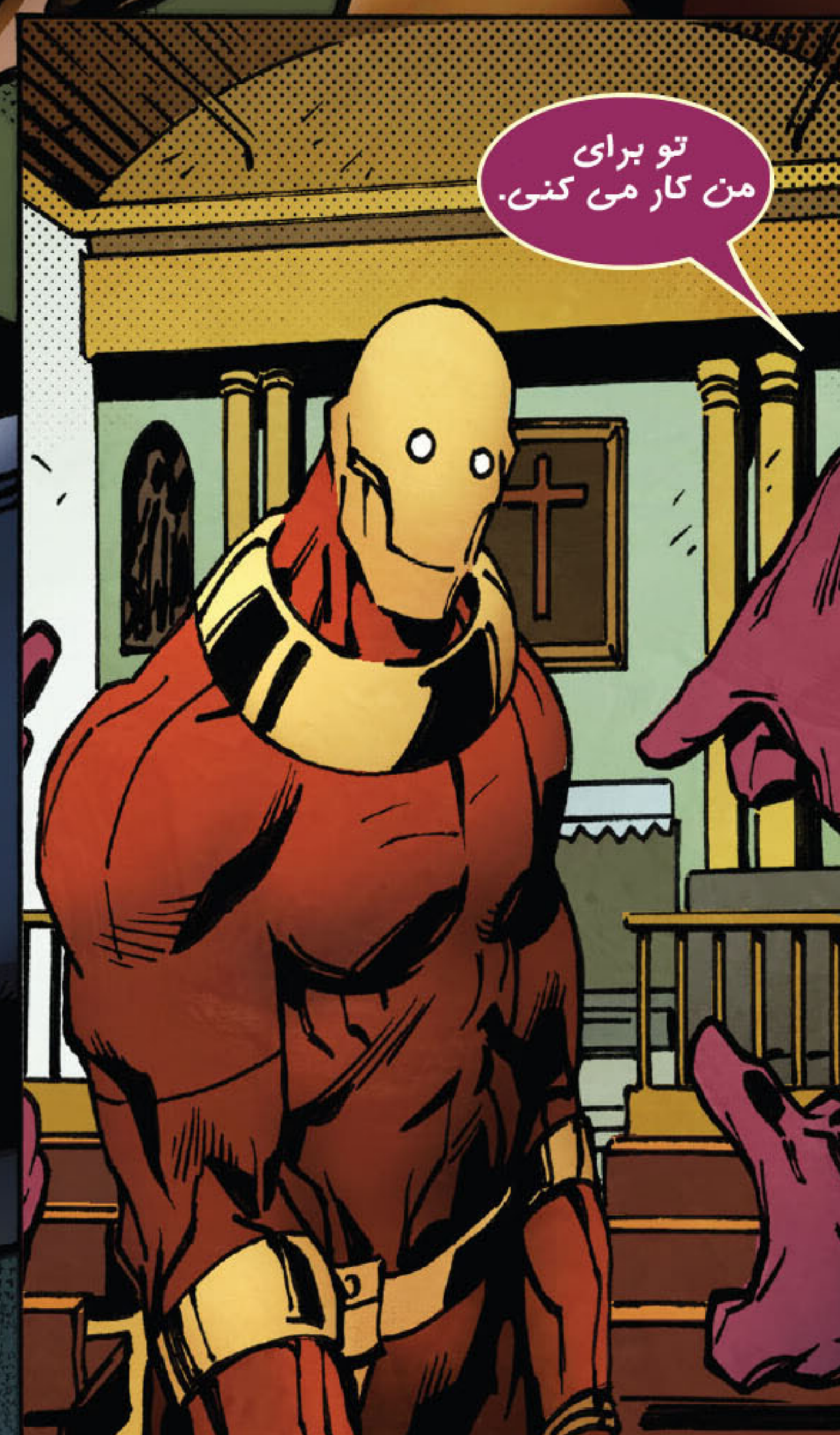


تا این
حد.





...با سپاه مطلق آشنا شو...
**چاره کعبه
زنجیرها!**





ادی
نه...
...

یه بار
دیگه می گم.
من دیلان هستم.
دیلان براک.

و...متأسفم
که قبل از این بهش
فکر نکرده بودم.



یعنی، چرا
از دست پدرم عصبانی
هستی؟

می خواستی از
شرش خلاص بشی.
از شر کندو.

تنها چیزی
که می خواستی
آزادی بود.



حالا که حرفش
پیش اومد.

اگه بریم بیرون،
پلیس ها اونو...
و شای ما رو بیرن...
به آکمکس...

اگه
بریم بیرون.



می تنم سیاه
کامل رو یه کم دیگه
کنترل کنم...و اون فقط زنجیر
پاره نمی کنه. فکر می کنی زیر
این همه بتن چیه؟

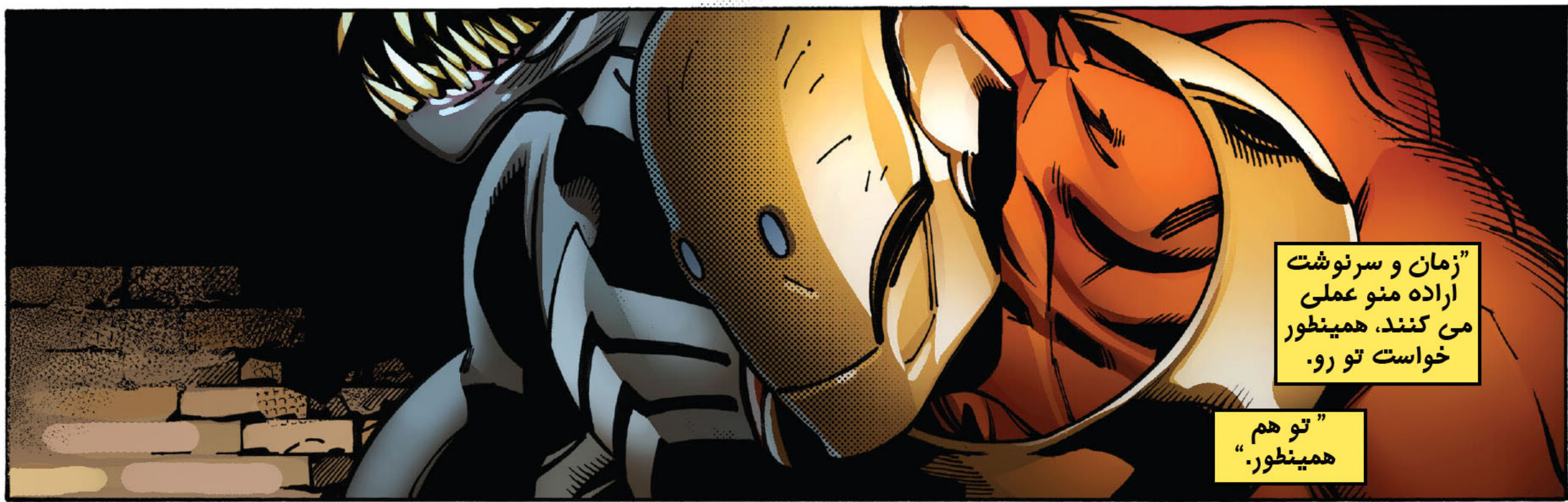
تونل مترو
یا فاضلاب؟



چیزی نیست.
هر کی هستی...می تنی
این پایین بمونی. تا جایی
که دیگه دنبالت
نباشند.

بعد از اون...
وقت داریم تا در
موردت تصمیم
بگیریم.

ما وقت
کافی داریم.



”زمان و سرنوشت
اراده منو عملی
می کنند، همینطور
خواست تو رو.

”تو هم
همینطور.“



مقاومت نکن.
فقط فکر کن و
به یاد بیار.

کی تو رو
مجبور کرد اینجا
بمونی؟ کی سرنوشت
تو رو از بین برد؟ اسمش
چییه؟



ادی براک.
به اصطلاح پادشاه
سیاهپوش.

وقتی زمانش
برسه، تو دست
انتقام من خواهی
بود، در برابر
اون...

...و پسرش
سلاح تو خواهد
بود.

ادامه دارد...